

پلاتفرم سیاسی و ایدئولوژیک چپ در کردستان (بخش اول)

از: رضا مصطفی سلطانی

مقدمه:

بحران سیاسی و ایدئولوژیک عمیقی چپ را در دنیا در خود فرو برده و جریانات سیاسی چپ را در اکثر نقاط جهان به حاشیه رانده و علیرغم نیت خوب و انسان دوستانه آنطور که لازم است در جهت دادن به افکار عمومی و سازمان دادن مبارزات توده‌ای و اجتماعی علیه انواع ستم و نابرابریها در سطح جوامع نقش برجسته‌ای ندارند.

در ریشه‌یابی عوامل این بحرانها مطالعات بسیار همه جانبه آکادمیک و مبتنی بر فاکت‌های عینی و انکارناپذیر و تجارب شکست خورده کشورهای سوسیالیستی در بلوک شرق در مراکز تحقیقی علوم اجتماعی و دانشگاه‌های دنیا صورت گرفته و منتشر شده‌اند.

نتایج این مطالعات وسیع و عمیق، ضرورت تجدیدنظر و بازبینی در مبانی فکری و ایدئولوژیک احزاب چپ و سوسیالیست را در دنیا بطور اجتناب ناپذیری نشان میدهند.

ذکر چند مسئله مهم از قبیل اقتصاد سوسیالیستی و کمونیستی، سوسیالیسم در یک یا چند کشور، دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب یا رفرم، عدم از بین رفتن و پیوستن اقشار میانی جامعه (خرده بورژوا) به طبقه کارگر آنطور که وعده داده شده بود، تغییر سیکل دوران بحران و رونق و از بین رفتن رابطه مستقیم آن با کاهش و یا افزایش میزان بیکاری در این پریودها، سهم شدن بخش زیادی از کارگران در سود مراکز تولیدی و تجاری و مالی مثل فوندهای بیمه و بازنشستگی و...، انترناسیونالیزه (گلوبالیزه) شدن سرمایه و ضرورت شکل گیری و تقویت جنبش‌های انترناسیونالیستی برای حقوق مسلم کارگران و زحمتکشان، صلح، مبارزه علیه فقر و برده‌داری مدرن، فروش انسان، بیمارهای جهانگیر ایدز...، خلع سلاح هسته‌ای در دنیا، جلوگیری از آلودگی محیط زیست و شیوه استفاده معقول و به صرفه آب و هوای مشترک و جهانی انسانهای تمام کره زمین، جلوگیری از ازدیاد بی رویه جمعیت جهان، تروریسم و بنیادگرایی و ... همه ضرورت تجدید نظر و بازبینی مبانی فکری فوق را به وضوح نشان میدهد.

کومهله سوسیالیست توانست در جنبش کردستان سنت و روش های تازه‌ای را جا بیندازد که با مبارزات مردم کردستان برای رفع ستم ملی در دوره‌های قبل از شکل گیری و حضور کومهله ماهیتا متفاوت است. از جمله، کشیدن توده‌های محروم و زحمتکش مردم به صحنه سیاست و جانداختن این امر که دخالت در امور سیاسی و اجتماعی جامعه وظیفه همه و یا اکثریت مردم جامعه است نه فقط

گروهی "نخبه سیاسی" که در پشت درهای بسته در مذاکرات مخفی با دشمنان ملت کرد سرنوشت مردم کردستان را رقم بزنند، در میان گذاشتن جزئیات امور سیاسی با مردم بطور علنی و شفاف، مشورت و نظرخواهی از مردم از طریق برگزاری جلسات وسیع و متینگها و انتشار اطلاعیه در رابطه با مسائل مشخص و دوری جستن از کلی گویی و شعارهای بی پایه و احساسی، اتکا نکردن تنها به مبارزه مسلحانه پیشمرگان کردستان، متشکل کردن و رهبری مبارزه طبقاتی دهقانان علیه زمینداران و فئودالها و رهبری مبارزه طبقاتی کارگران علیه کارفرمایان خصوصی و دولتی در کارگاهها و کوره‌پزخانه‌ها و ... موکول نکردن مبارزه طبقاتی به بعد از رفع ستم ملی، در یک کلام تلاش مخلصانه برای هدایت و رهبری مبارزه طبقاتی در درون جامعه کردستان و مبارزه ملی و دمکراتیک که همه اقشار و طبقات جامعه کردستان برای کسب حق تعیین سرنوشت برای ملت کرد تا تشکیل دولت مستقل در آن زمین‌فروشان و رابطه ملت کرد را با ملتهای همسایه‌اش را به شیوای برابر تعریف و تنظیم خواهد کرد.

از آنجا که در جنبش حق طلبانه ملی و دمکراتیک کردستان فعالانه شرکت داشته‌ام و به سرنوشت چپ و کومه‌له مثل جریانی سیاسی و اجتماعی در کردستان شدیداً علاقمندم و سرنوشت این جریان سیاسی اجتماعی را با دقت و دلسوزی تمام تعقیب کرده و در مورد افت و خیزهای این جریان مقداری تحقیق و مطالعه کرده‌ام، تلاش میکنم بطور مختصر اولاً دلایل تاریخی و فراگیر این بحران فکری و ایدئولوژیک را بررسی کنم، ثانیاً تصویری واقع‌بینانه از دنیایی امروز ارائه دهم و ثالثاً پلاتفرم پیشنهادی سیاسی و ایدئولوژیک چپ امروز را در کردستان به علاقمندان تقدیم کنم.

در اینجا اساساً به ریشه‌های بحران سیاسی ایدئولوژیک پرداخته و عمداً برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب از پرداختن به اشتباهات، کمبودها و ناروشنیهای کومه‌له بطور کلی، تغییر دادن خط مشی سیاسی و روح حاکم بر کومه‌له بعد از کاک فواد و تشکیل حزب کمونیست ایران (حزب کادرها) و انشعابات در این حزب پرهیز میکنم و امیدوارم در تلویزیونها و رسانه‌های دیگر به تفصیل به آنها بپردازیم و تجارب مثبت و منفی جنبش چپ بطور کلی و کومه‌له را بطور اخص پیش روی علاقه‌مندان قرار دهیم.

هدف از ارائه مطالب زیر ابداء ارائه "نسخه‌ای" کامل و بی نقص نیست، بلکه فقط قدمی در جهت شروع پروسه‌ای همه جانبه و دمکراتیک از جانب علاقمندان است. مطالب در چند بخش تقدیم خواهد شد.

مختصری از تاریخ جنبش کارگری

جنبش کارگری بطور طبیعی از تجارب به سر بردن انسانها در فقر و ناعدالتی و تحقیر بر خاسته است. ایده‌های سوسیالیستی و دمکراتیک این تجارب را در تشکلهای سیاسی و صنفی سازمان داده و به آنها مقبولیت اجتماعی بخشید. عقاید و آرمانهای مثل آزادی، برابری و برادری از مباحث رادیکال دوران روشنگری (قرن 1700 م) سر بر آوردند. این عقاید در نقدهای اجتماعی قرن 1800 م بیشتر فراگیر شدند. در این دوره سوسیالیستها و لیبرالها تلاش میکردند که آلترناتیو و بدیل خودشان را بجای نظام اجتماعی آن دوره که پر از نابرابریها بود ارائه دهند. این گرایشات در هر کشوری بنا به ویژه‌گیهای آن کشور و استفاده سوسیالیستها و لیبرالها از تجارب مبارزاتی مرسوم در کشور خود به شیوه‌های گوناگون تغذیه می شدند و رشد و تکامل آنها در همه کشورها یکسان نبود. مثلا در کشور سوئد جنبش کارگری بسیار از جنبشهای مردمی مثل جنبش خودمختاری محلی، مبارزه برای رهایی از قید و بندهای کلیساها، مبارزه عمومی بر علیه زیاده روی در مصرف مشروبات الکلی (جنبش بیداری) بسیار سود جستند.

این جنبشها که بر بینش همبستگی و منافع مشترک شهروندان جامعه و همکاریها و دخالت دمکراتیک تاکید داشتند در شکل دادن و تقویت سیاستهای سوسیالیستی و دمکراتیک نقش بسیار به سزایی داشتند.

آزادی، برابری و همبستگی بینش و ارزشهای هستند که عمدتا زندگی انسانهای منفرد در جامعه را مد نظر دارند. اما امکان و شرایط رسیدن به آزادی و برابری و همبستگی این انسانهای منفرد عمدتا در جامعه که نقش تعیین کننده‌ای در تامین نیازمندیهای انسانهای منفرد را دارد واحاد انسانها را در خود جای داده بوجود می آیند.

لیبرالها عمدتا تامین این نیازمندیها را به عهده خود انسانها منفرد به تنهایی میسپارند. سیاست تامین آزادی و برابر و همبستگی عبارت است از بوجود آوردن زیربنایی در جامعه و بازار کار که زیستن انسانهای آزاد، برابر و متحد را ممکن سازد.

منافع خصوصی و فردی افراد با منافع اشتراکی آنها لازم و ملزوم یکدیگرند و شدیداً به همدیگر وابسته اند و غیر قابل تفکیکند. هدف همیشه آزادی و رفاه و پیشرفت افراد جامعه است اما این هدف تنها از طریق اقدامات و همکاریهای مشترک این انسانها ممکن است تا جامعه ای شکل گیرد که در

آن همه انسانها دارایی حقوقی یکسان باشند. به این خاطر دمکراسی و همراه با آن سیاست به هدف و ابزار جنبش کارگری تبدیل شد.

در مبارزه برای دمکراسی سیاسی لیبرالها و سوسیالیستهای دمکرات با هم در جبهه ای بودند. اما مسائل مورد نظر جنبش کارگری با لیبرالها متفاوت بود. جنبش کارگری بر خلاف لیبرالها تنها دادن کار به کارگر برای رهایی فردی خود از فقر در شرایط بسیار خشن و طاقت فرسا را مد نظر نداشت بلکه خواهان شرایط کاری و زندگی بهتر برای همه بود.

جنبش کارگری خواهان تغییر جامعه بطوری بود که کارگران از فقر و فرسودگی در اثر کار سخت و طاقت فرسا نجات پیدا کنند و برای انجام کاری که تمام نیازمندیهای بشری را تولید میکنند مورد احترام قرار گیرند و از نفع کار تولیدی خودشان بهره مند شوند. جنبش کارگری خواهان تغییر اکثر شرایط از پیش تعیین شده که جامعه به شهروندان خود عرضه میکرد و از جانب طرفداران سرمایه طبیعی و مفروض جلوه داده میشد، بود. هدف از بین بردن شکاف طبقاتی بود. رسیدن به این هدف تنها از طریق دمکراسی و حکومت مردمی وسیع ممکن است.

به کمک بینش و ایدئولوژی جنبش کارگری نیز میتوان تحولات جامعه را مورد تحلیل و بررسی قرار داد. یکی از پایه های اساسی این بینش و جهان بینی ماتریالیسم تاریخی است. دیدگاهی که نقش مهم و تعیین کننده فاکتورهای مثل تکنیک، سرمایه و سازمان کار (سه بخش تشکیل دهنده نیروی تولید) در شرایط زندگی اجتماعی انسانها و جامعه را بخوبی توصیف میکند.

ماتریالیسم تاریخی یکی از مباحث مهم نزد کارل مارکس بود که با همکاری فردریک انگلس آنرا فرموله کرده اند. در این بحث رابطه بین اقتصاد و جامعه و علت وجود ناعدالتی در جامعه و شرایطی که بازتولید و ادامه حیات این ناعدالتیها را فراهم میکند به تفصیل توضیح داده شده است.

مبحث مهم دیگر تئوری مبارزه طبقاتی است. طبق این تئوری: تحولات اجتماعی بوسیله مبارزه برای دست یافتن به نیروی تولید (تکنیک، سرمایه و سازمان کار) یعنی کسب قدرت روی تولید و توزیع مایحتاج جامعه به جلو رانده می شود. مبارزه بین کار و سرمایه فاز نهایی در این پروسه تاریخی است. سرمایه داری نیروی تولیدی زیادی بوجود آورده اما سودجویی ظالمانه و بی پروای آن بحرانهای مکرری را بوجود می آورد که در آخر شرایطی انقلابی را فراهم می سازند و طبقه کارگر قدرت را کسب خواهد کرد. در این فاز طبقه کارگر تنها طبقه در مقابل طبقه سرمایه دار هستند، چون طبق این تئوری افسار میانی جامعه (خرده بورژوا) به مرور زمان به صفوف طبقه کارگر خواهند

پیوست. بعد از انقلاب، مبارزه طبقاتی تمام خواهد شد چون طبق این تئوری نیروهای تولیدی به اشتراک جمعی جامعه درخواهد آمد و نتایج و حاصل تولید برای همه جامعه کافیت. این مدل متحول مارکس- انگلس یک تئوری علمی بود، که باید مثل تمام تئوریهای علمی دیگر صحت و سقم آن در آزمایش و میدان عمل تعیین و نشان داده شود. بینش ماتریالیسم تاریخی کمک به سزایی به فهمیدن تحولات اجتماعی کرده است و تاثیر بسیار زیادی روی علوم اجتماعی و مباحث و جدلها در جامعه گذاشته است. اما پایه دیگر مدل مارکس- انگلس، تئوری مبارزه طبقاتی، برعکس ناکافی بودن و یا به اشتباه توضیح دادن و توصیف کردن مسیر تحولات اجتماعی را نشان داده و روز به روز بیشتر از مباحث و جدلهای سیاسی- اجتماعی و جامعه شناسانه دور شده است. تئوری مبارزه طبقاتی در مسیر تحولات تاریخی جامعه قوانین از پیش تعیین شده و مفروض فوق را تعقیب میکند و این متد "اعتقاد به سرنوشت از پیش تعیین شده" در علوم اجتماعی مدرن قابل دفاع نیست و از هیچ پشتوانه‌ای برخوردار نیست.

سوسیالیستهای دمکرات در اروپا خیلی زود این اعتقاد به سرنوشت را پشت سر نهاده‌اند. آینده را نمیتوان علیرغم همه آرزوها و نیات خوب در قالبهای از پیش تعیین شده گنجاند. نظام سیاسی در هر جامعه‌ای روابط انسانها آن جامعه را با توجه تناسب قوا و کشمکشهای بین اقشار و طبقات آن جامعه تنظیم کرده و نشان میدهد. باید اجازه داد که نسلهای آینده خودشان در مورد اداره جامعه ای که در آن زندگی خواهند کرد تصمیم بگیرند همانطور که نسلهای گذشته خواه ناخواه به ما این اجازه را دادند. باید بر این باور باشیم که نسلهای آینده علی القاعده در همه عرصه‌ها از ما داناتر و تواناتر خواهند بود.

مارکس و انگلس هر دو در مباحث سیاسی قرن 1800 م فعال بودند، اما تئوری آنها در مورد تحولات تاریخی برنامه‌ای سیاسی برای به عمل و اجرا درآوردن نبود. در این تئوری بیان داشته اند که تغییراتی به وقوع خواهد پیوست اما چگونگی به وقوع پیوستن تحولات بیان نشد. توصیف و تشریح نشد که جامعه بی طبقه چطور بنظر خواهد رسید. این تئوری کمتر سیاسی بود، زیرا تحولات اجتماعی را وابسته به نوع و سطح معینی از تکنیک و اقتصاد می دید و گره زده بود.

برای جنبش کارگری که در مقابل نیاز روزانه امرار معاش خود و خانواده قرار داشت و نابرابری و بی عدالتیها را روزانه با گوشت و استخوان لمس میکرد غیرممکن بود که منتظر آن روند موعود تاریخ بمانند.

در تمام قرن 1800 م بحثهای جدی و عمیقی بین گروههای مختلف سوسیالیست در مورد چگونگی تاثیرگذاری و هدایت سیر وقایع به مسیری که تئوری مارکس مطرح کرده بود در جریان بود.

سیل عظیم کارگر فقیر و محروم میخواستند که اقدامات عملی و تغییرات در وضع کار و زندگیشان در همان روزهای که آنها در حال حیات و کار هستند به وقوع بپیوندد. بنا به کوتاه بودن عمر مفید انسان، تمامی کارگران در حال حیات نخواهند بود تا در تاریخ موعود از دستاوردهای مبارزاتی خود بهر مند شوند.

ثمره و نتیجه سیاست درست و واقعینانه و میزان پیشرفت یا پسرفت آنرا حتی در فضای اختناق و دیکتاتوری هم باید در ظرف حداکثر چند ماه و یا یک سال قابل مشاهده و اندازه گیری باشد، هر چند اگر کم و محدود هم باشد. در غیر اینصورت نباید وارد روانکاوی در مورد انسانها شد بلکه باید سیاست جدیدی را در برگرفت که راهگشای مسائل و مشکلات مطرح در مقابل انسانها باشد. مسامحه، سازش، کوتاهی و دیرجنبیدن در این مورد تنها به نفع دشمنان و رقیبان تمام شده و خواهد شد. اگر مارکس و انگلس در دو قرن گذشته به دنیا نمی آمدند تکلیف جنبشهای کارگری دنیا چه میشد؟ ساختن تاریخ امری روزمره است همانطور که جنبشهای مبارزاتی دنیا برای پیشرفت خود منتظر هیچ تئوری و فلسفهای نمانده اند و نخواهند ماند. محک تمام ایده ها و تئوریهای عمل است.

مارکس و انگلس کارهای بسیار با ارزشی را مثل مبحث ماتریالیسم تاریخی، تشریح عمیق مناسبات تولیدی در جامعه سرمایه داری، تولید ارزش اضافه با نیروی کار کارگران، رابطه کار و سرمایه برای نسلهای بعد از خود بجای گذاشته اند.

اما تاریخ دو سده گذشته واقع بینی جنبش کارگری در مبارزه طبقاتی عملی و روزانه خود و عدم انطباق تئوری مبارزه طبقاتی فلاسفه دوستدار طبقه کارگر با واقعیات جامعه و مبارزه کارگران را به وضوح نشان داده است.

به وقوع نپیوستن این تئوری در آلمان، انگلستان و فرانسه را به انحرافات ایدئولوژیک و کج فهمی و بینشهای رویونیستی افراد، وجود سندیکاها زرد و ... نمی توان نسبت داد.

نارسایی در تئوری مبارزه طبقاتی است نه در انسانهای سوسیالیست و مبارز این دنیای عریض و
طویل. در این عصر و زمانه اگر خیلی متحمل و مهربان بود شاید بتوان به یک تئوری مبارزه 200
روز و یا حداکثر 2 سال فرصت داد تا سحت و سقم خود را به اثبات رساند اما هرگز دو سده.

2006-02-19 ادامه دارد.